

از اصحاب قلعه بود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابی و عده از مؤمنین
و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین
بهمنیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤس شهداء بآمل برده
در آن بلد بشهادت رساندند

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در دوفرسخی جنوبی بارفروش واقع
در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر
و محصور بدیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف
بقعه مستقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان
دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف
بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است
و علماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب
قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الياقوت في ذيل الآمل و قد خرج منها كثير من العلماء لكنهم قلموا ينسبون
الى غير طبرستان فيقال لهم الطبري منهم ابو جعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير
والتاريخ المشهور اصله و مولده من آمل ولذلك قال ابو بكر محمد بن العباس
الخوارزمي و اصله من آمل ايضاً و كان يزعم ان ابا جعفر الطبري خاله بآمل مولدى
و بنو جرير لاخواني و يحكى المرء خاله فيها انا رافضى عن تراث و غيرى رافضى عن
كلاله و كذب و لم يكن ابو جعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابلة فرموه بذلك
فاغتنمها الخوارزمي و كان سباباً رافضياً مجاهراً بذلك متبججاً به و مات ابن جرير
في سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدماء و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب بابالباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب بابالباب و جمعی غفیر از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیده مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بقاء و ایمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب بصیر و معروف بسیداعمی در ملتان هندوستان در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیاء عظام و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدونسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از ایندودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی بصفاء باطن و استعداد کامن میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و مسند ولایت و

از مؤمنین
محمد حسین
باامل برده

روشن واقع
ع و مشجر
در اطراف
در قبرستان
انی معروف
نامیه است
که اصحاب
امر است

سا ینسبون
تب التفسیر
ن العباس
امل مولدی
رافضی عن
فر موه بذلك
ابن جریر

ریاست خطیره میراثیه نیز باو رسید وبعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و نقش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرارداد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی بامذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقره و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و باو اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قریبت الهیه شنید و بیدرنک بایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شنافت و در مسجد الحرام بفیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معموزات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

و نفوس
چون
بقلمه
مجدد
صدم
در بر
مرید
مصا
اخلا
غریب
و در
عرا
در ع
مأثور
اور
آن
بدا
اسر
قص
مش
شر

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بازق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران برپا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحه نور شتافت ولی ورود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که باو ارادت میورزید درنواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم بقزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذابیته عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهتدی ساخت آورده اند که در مجالس محاجه با مالاها چون برای اثبات این امر استدلال بآیات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد و اوراق قرآن یا کتاب کافی را میشمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطه او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیه و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

قناعت
وسید
انکار
ارادت
ز وطن
گشت
کرامت
مذاهب
نور نزد
ضعفاء
ن عرب
آنگاه
بور باب
و چون
ام بفیض
رازرفت
و در بلاد
و اسلوب
علمیه و
ت و جعفر
نشست

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سیدابراهیم دستورداد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمارید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر رسید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باین عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه با طراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدزخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت محمد شاه بود

روزی از قمر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیمارید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر رسید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باین عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثناء سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هریک در محامد صفات شاه با طراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و بدرخیمان بیدادگر حکم داد تا

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علامت خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خورش کجا است سید گفت خورش برادرت محمد شاه بود

زبان‌ش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شرمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت انصاف یافت و ریاضت را بدرجه رساند که يك اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و لطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم می‌گشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می‌یافت و در اثناء سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهریق بود و پس از تشریف بمحضر مبارک و جذبۀ

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجزائیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفتنه افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوایان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیای دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده با ذریباجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم برپا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که بجناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد با نجا راجع شود و منادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد
نبیل زرندی

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزایه جنب غرفه ئیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و ببود تا موقعی که حضرت را بتبریز برای اجراء شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعداء ویرا بقتل رساندند

یزد نخستین کسانی که از اهالی آنحدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارات سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیر از شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت بیزد نموده بذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که بحاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بانی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارأه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پدایان رساند و ازین جهان در گذشت

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذۀ حاجی سید کاظم رشتی با عائلۀ خود ساکن کربلا بوده بواسطۀ ملاعلی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقرۃ العین ارادت و اخلاص حاصل کرده باتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنۀ گرفتاری و بلایای واردۀ بر آنجناب بمحضربهی رفته سعی وجد برای خلاصی همی نمود و در هنگامۀ قلعۀ طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلولۀ توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطۀ پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بکمال ایمان بدیع رسید و پس از وقوع فتن شیراز هردو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظۀ احتیاط در عقب رفتند تا بقریۀ کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادرۀ از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است قدکان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بیدالفضل و اطرد الحسن بیدالعدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشئون الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سئوال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات

کور
نین
صن
که
۲
شق
در
فراز
حمد
لهور
هور
ودت
رض
اورا
واز
د تا
ودند
ختند
نیدت
شت

